

# دوست

خردسالان

سال چهارم

شماره ۱۸۰ پنجمین

۳۱ فروردین ۱۳۸۵

۲۵۰ تومان



۱۳



پیشی بوری فداکارا

۱۷



آواز بهار

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



خواب‌های خوش مزه

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های آسمانی

۳



با من بیا

۴



بیدار شو!

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



عروسک

۱۱



جدول

۱۲



بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین سلواتیان

● گرافیک و صفحه آرایی: صدف صفرپور

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمد رضا اصفری

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ شماره: ۶۶۷۱۲۳۱۱

پدر و مادر عزیز، مریبی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



## با من بیا ...



دوست من سلام.

من کرم خاکی هستم.

من تمام روز را زیر خاک زندگی می‌کنم و شب‌ها بیرون می‌آیم.

ما کرم‌های خاکی، آنقدر زیر خاک، این طرف و آن طرف می‌رویم

و راه باز می‌کنیم تا هوا به راحتی از لای خاک بگذرد و به ریشه‌ی

گیاه برسد.

این طوری من به ریشه‌ی گیاهان کمک می‌کنم.

غذای من، ذرات ریز برگ‌های خشک و مواد توی خاک است.

بعد از خوردن این غذاها، ماده‌ای از بدن من خارج می‌شود که برای رشد

گیاهان، خیلی خیلی مفید است.

من دوست همه‌ی گل‌ها و گیاهان هستم.

حالا مداد رنگی‌هایت را بردار و با من بیا...





## بیدار شو!

بهار آمده بود.

اما درخت، هنوز در خواب بود.

پرستو رسیده بود.

اما درخت، هنوز در خواب بود.

آفتاب، آرام آرام او را نوازش کرد و گفت: «بیدار شو درخت زیبا!»

پرستو لانه‌اش را تمیز کرد و گفت: «بیدار شو درخت زیبا!»

اما درخت، در خواب بود.

نه برگی داشت نه شکوفه‌ای.

سنباب با صدای پرستو از لانه بیرون آمد و گفت:

«آمری پرستو جان! می‌بینی درخت فواب مانده و بیدار نمی‌شود!»

جیرجیرک کنار لانه‌ی پرستو نشست و گفت: «بیدار شو درخت زیبا!»

اما بی‌فایده بود.

باد وزید و شاخه‌های درخت را تکان داد و گفت: «بیدار شو! بهار شده!»

اما درخت بیدار نشد.

رود از کنار درخت گذشت و گفت: «بهار آمده! بیدار شو! بیدار شو!»

سنباب گفت: «اگر درخت بیدار نشود و پوانه نزنند، برای همیشه در فواب می‌ماند. باید او را بیدار کنیم.»

پرستو گفت: «اگر همه با هم او را صدا کنیم، صدایمان را می‌شنود و بیدار می‌شود.»





جیرجیرک گفت: «آفرین پرستو!»  
بعد، رود و باد و سنجاب و  
جیرجیرک و پرستو و آفتاب  
همه با هم درخت را صدا زدند و  
گفتند: «بیدار شو درخت زیبا! بهار آمده! بهار!»  
درخت آرام آرام چشم‌هایش را باز کرد.  
خندید.

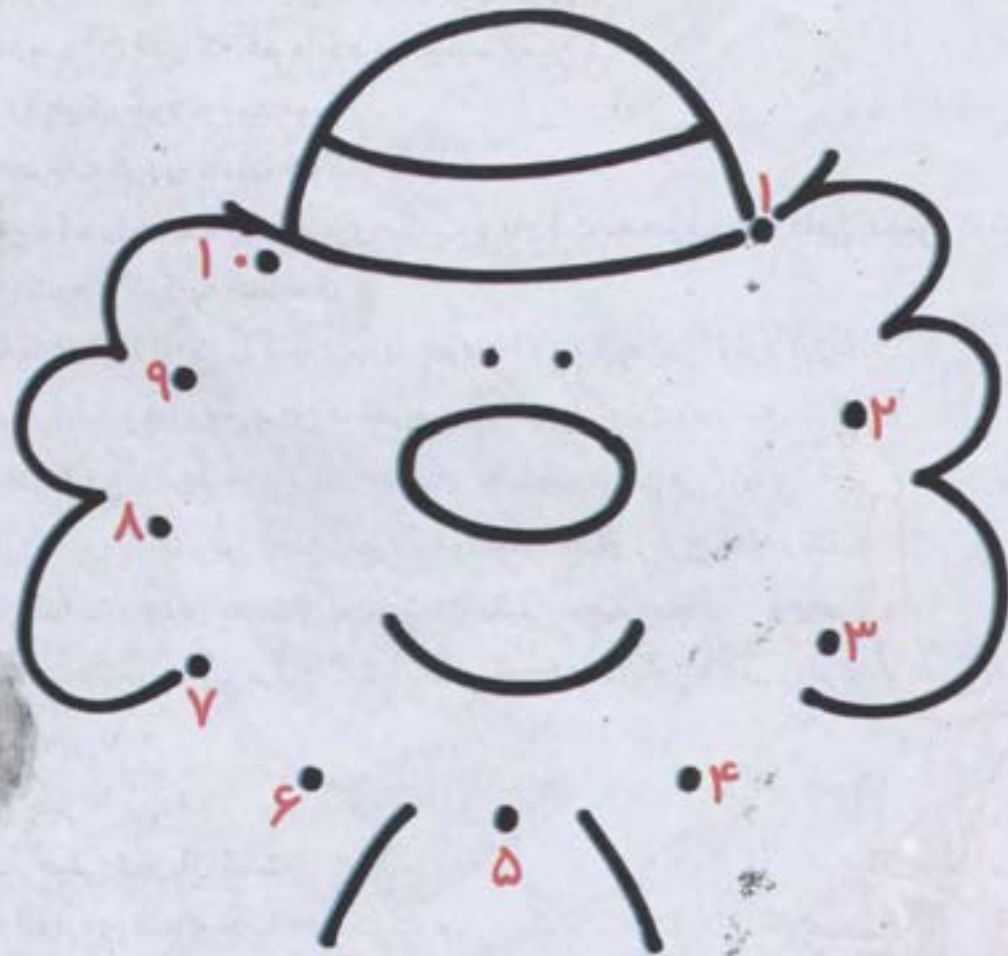
جوانه زد و سبز شد.  
پرستو خندید و دور سرش پرواز کرد.  
جیرجیرک آواز خواند.  
خورشید جوانه‌های سبز کوچکش را نوازش کرد و  
سنجاب روی شاخه‌هایش بالا و پایین پرید.  
درخت بیدار شده بود، سبز و زیبا و  
پر برگ.

# نقاشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.  
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰





دیروز دایی عباس به خانه‌ی ما آمد و مرا با خودش به خانه‌ی پدربزرگ برد.  
دایی عباس در راه برای من یک جوک خیلی با مزه تعریف کرد.  
وقتی به خانه‌ی پدربزرگ رسیدم، فوراً جوک را برای پدربزرگ گفتم.  
پدربزرگ خیلی خندید. آن قدر که کم مانده بود بیفتد زمین!  
دایی عباس ماشین را پارک کرد و آمد تو.  
بعد شروع کرد به تعریف کردن همان جوک.  
پدربزرگ با این که جوک را شنیده بود، چیزی نگفت و با دقت به حرف‌های دایی عباس گوش کرد.  
بعد مثل دفعه‌ی قبل شروع کرد به خندیدن.

گفتم: «پدربزرگ، شما که این جوک را شنیده بودید پس چرا دوباره به آن گوش کردید؟»  
پدربزرگ گفت: «وقتی کسی چیزی را برای ما تعریف می‌کند، با گوش دادن به  
حرف‌های او، به او احترام می‌گذاریم و این کاری است که پیامبر ما هم می‌کرد.  
روزهایی که امام پیش ما بودند، با وجود وقت کمی که داشتند، افراد زیادی به دیدنشان  
می‌آمدند و هر کدام می‌خواستند چیزی به امام بگویند. امام فمینی همیشه با دقت و حوصله  
به حرف‌های آن‌ها گوش می‌دادند. اگر می‌توانستند مشکل آن‌ها را حل می‌کردند و اگر نه،  
شنونده‌ی خوبی برایشان بودند.»

پدربزرگ من خیلی چیزها می‌داند.  
او خیلی خوب است. خیلی مهربان است.  
من پدربزرگم را به اندازه‌ی همه‌ی دنیا دوست دارم.





# فرشته‌ها



# عروسک

افسانه شعبان نژاد

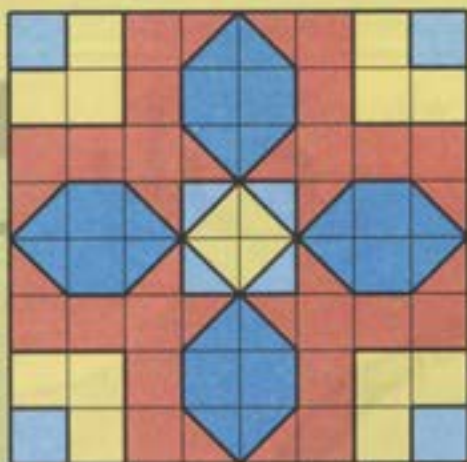
مادر جونم با پارچه‌های کوچک  
دوخته برام عروسک

رنگ گلای باغچه پیراهنش  
هزار تا شاپرک داره دامنش

عروسکم مو داره  
چشم و دو ابرو داره

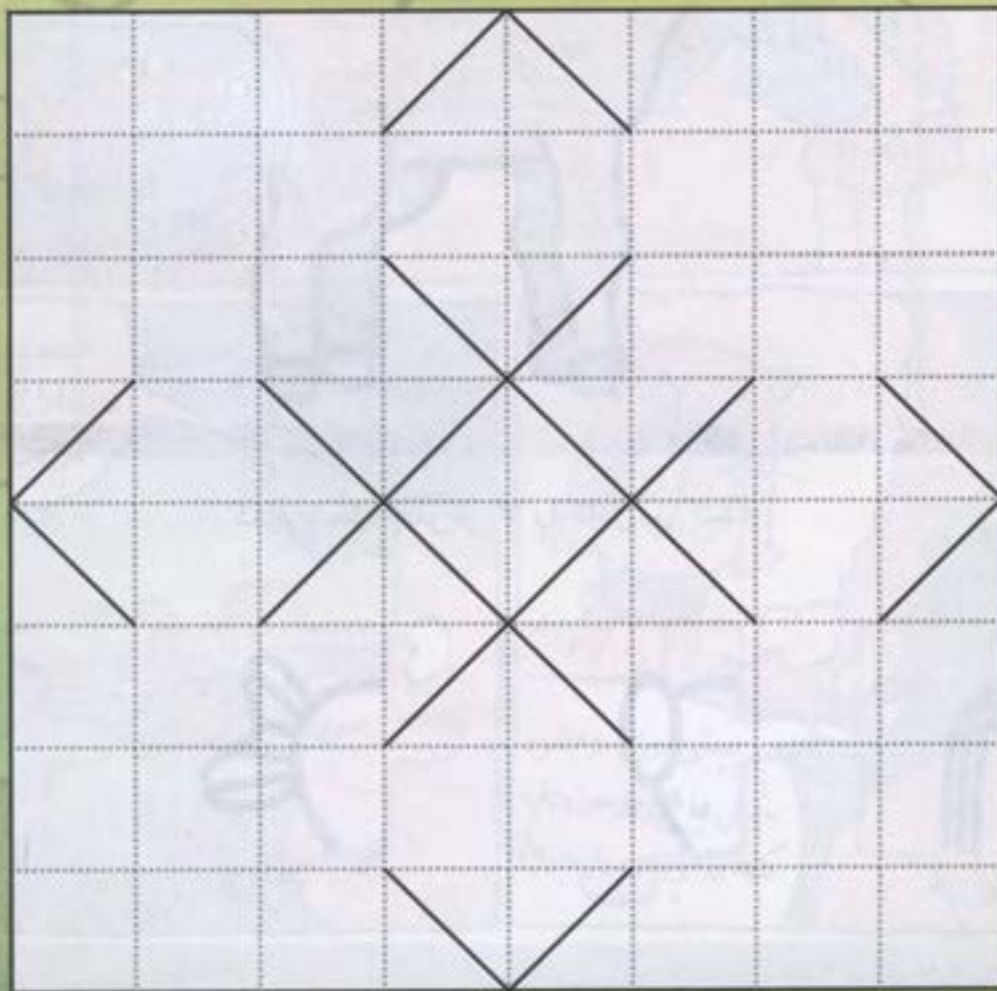
عروسکم چه خوشگله خدایا  
دوستش دارم، قد تموم دنیا



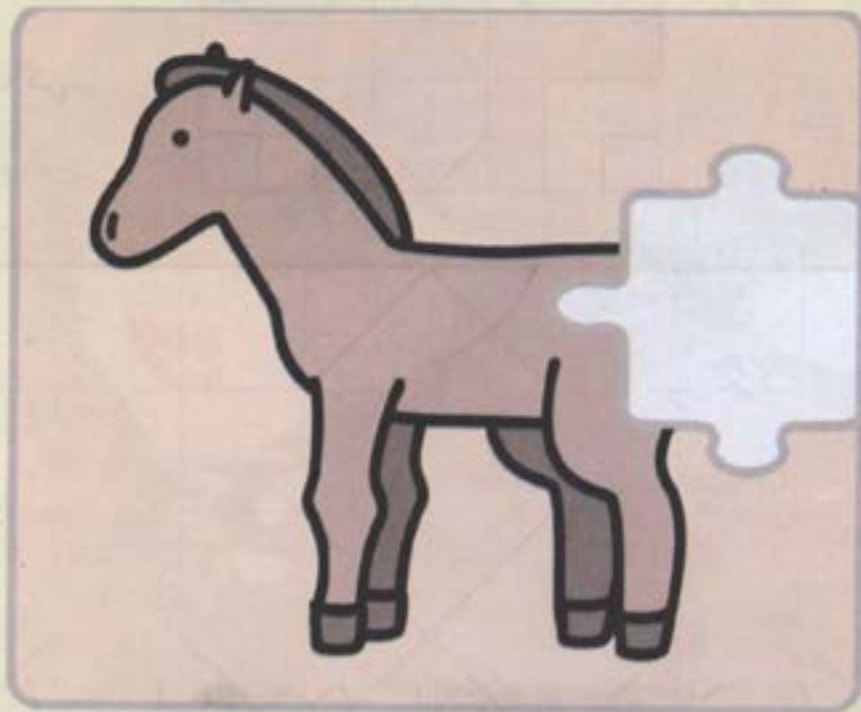


# جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



# بازی



کدام شکل تصویر بالا را کامل می کند؟



شیگولی پیگولی یعنی چی؟  
عوض این حرف‌ها به من غذا بده،  
گرسنه‌ام!

وای چه قدر ماهی قرمز  
ما گوگو لیه!  
شیگولی پیگولی بیگولی!



فهمیدم! از هاپو  
هاداراج من خواهم که  
مراقب ماهی باشه!



پیشی بوری بدجنس  
خیلی ماهی دوست داره  
تکنه ماهی من رو بنخوره؟





خوب. فهمیدی  
هایو؟ همینجا  
می مونی تا من  
برگردم.

خیالت راحت  
باشه جیقیل،  
من مراقبتم!

سنگ می خواهم چی کار  
قرمه سبزی می خورم!



هورا! برم توی  
حیات و حسابی  
توپ بازی کنم!

خیلی بازی  
کردم. هوا  
هم سرد شده.  
بهتره برم توی  
خونه.

و نیم ساعت بعد...









با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



گل



خورشید



پیلچه



آب‌پاش






پرنده


## آواز بهار


یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.



بهار شده بود.



اما باغچه، خشک و بی  بود.


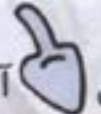


به  نگاه کرد و گفت: «برای باغچه‌ای که  ندارد، نمی‌توانم آواز بفوانم.»



گفت: «پس کاری کن که باغچه پر از  شود.»





کمی فکر کرد و به انباری رفت. 


را دید و گفت: «نمی‌توانم برای باغچه‌ای که  ندارد آواز بفوانم.» 

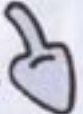
گفت: «من آماده‌ام! اگر دانه‌ی  پیابوری من آن را می‌کارم.» 

پرزد و دانه‌ی  را پیش  آورد و گفت: «این هم دانه‌ی !» 

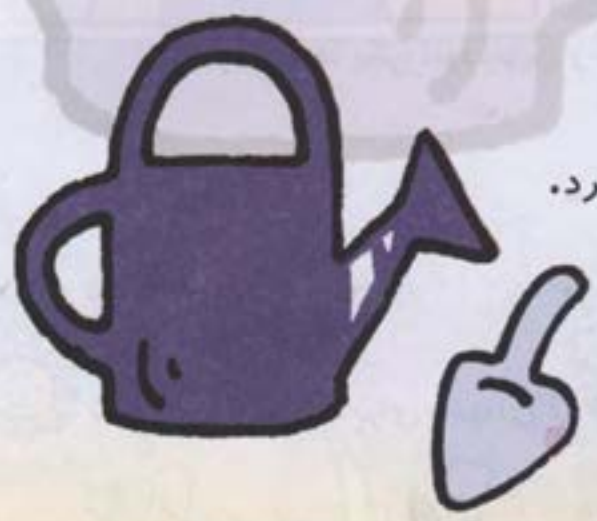
گفت: «آب می‌فواهد.  را هم فبر کن!» 

به سراغ  رفت و گفت: «می‌فواهد در باغچه، دانه‌ی  بکارد. ، آب می‌فواهد!» 

با خوش حالی گفت: «من آماده‌ام!» 

مشغول کار شد و خاک باغچه را زیر و رو کرد. 


دانه‌ی  را توی خاک گذاشت. 






روی آن را با خاک نرم باغچه پوشاند.

حالا نوبت  بود.

خاک باغچه را خیس کرد و  به آن تایید.

کم کم جانانه‌ای از خاک بیرون آمد.

غنچه کرد و یک  زیبا شد.

بعد  آواز خواند.

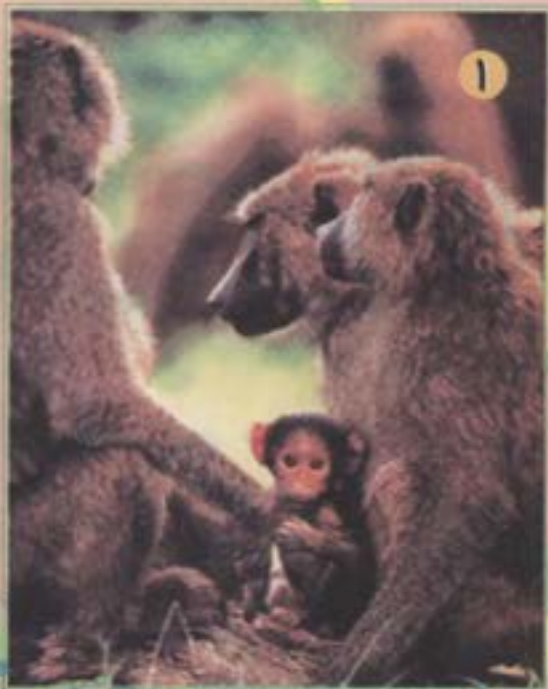
و  و  با آواز  شاد بودند و می‌رقصیدند.



# قصه‌ی حیوانات



۱) بچه بابون کنار مادرش  
نشسته بود که چشمش به  
چیز عجیبی افتاد.

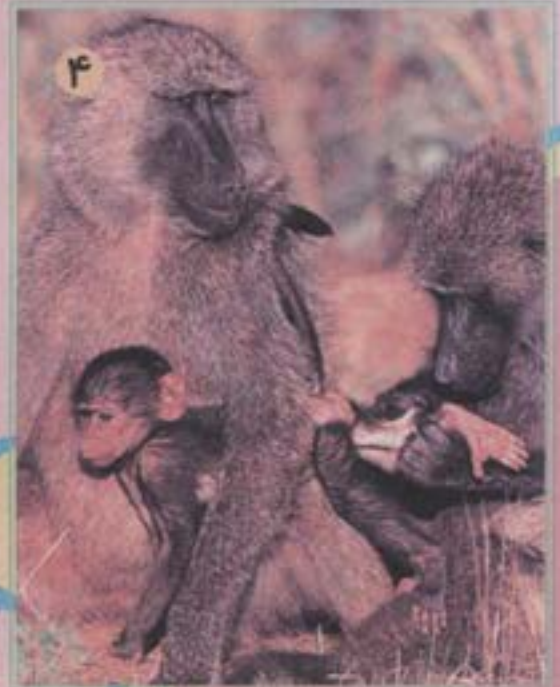


۲) دو تا بچه بابون روی بوته‌ی تمشک نشسته بودند  
و تمشک می‌خوردند. ۳) بچه بابون به طرف آن‌ها رفت تا تمشک بخورد.



۴) مادر او را گرفت و گفت: «نه! تو باید شیر بفوری!»

۵) بعد او را بلند کرد و گفت: «ببین! بچه‌های فوب شیر می‌خورند.»



۶) بچه‌ی خاله جان مشغول شیر خوردن بود.



۷) بچه بابون حرف مادرش را گوش کرد و مشغول شیر خوردن شد. مادر، خوش حال بود و می‌خندید.





## خواب‌های خوش‌مزه

سرور گسی



دیشب خواب نخود و لوبیا دیدم،

مرضیه خواب عدس دید.

علیرضا خواب سبزی دید.

ترگس خواب رشته دید.

صبح خواب‌هایمان را روی هم ریختیم و آش رشته درست کردیم.





# کار دستی

شکل‌ها را از روی خط قرمز قیچی کن.  
پشت آن‌ها چسب مایع بزن و آن‌ها را از پشت به هم بچسبان.

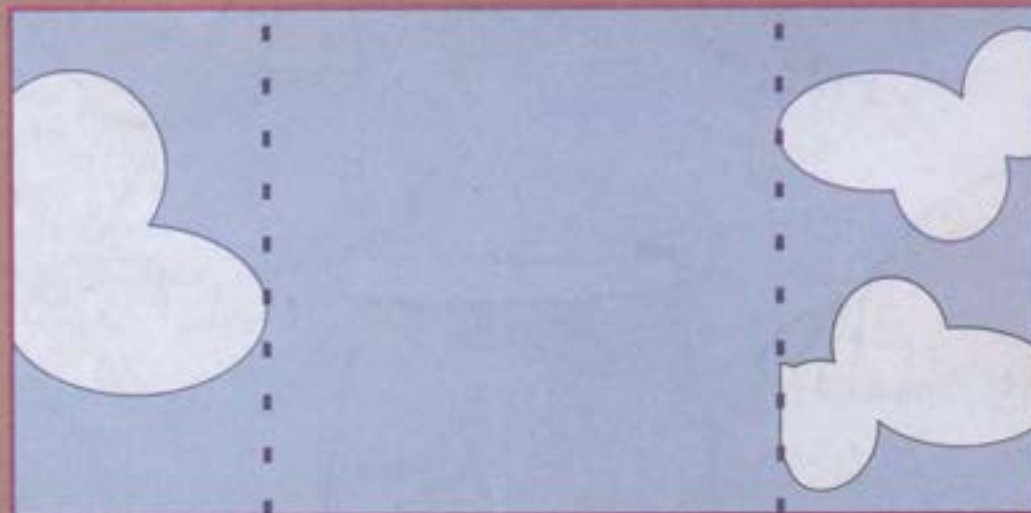
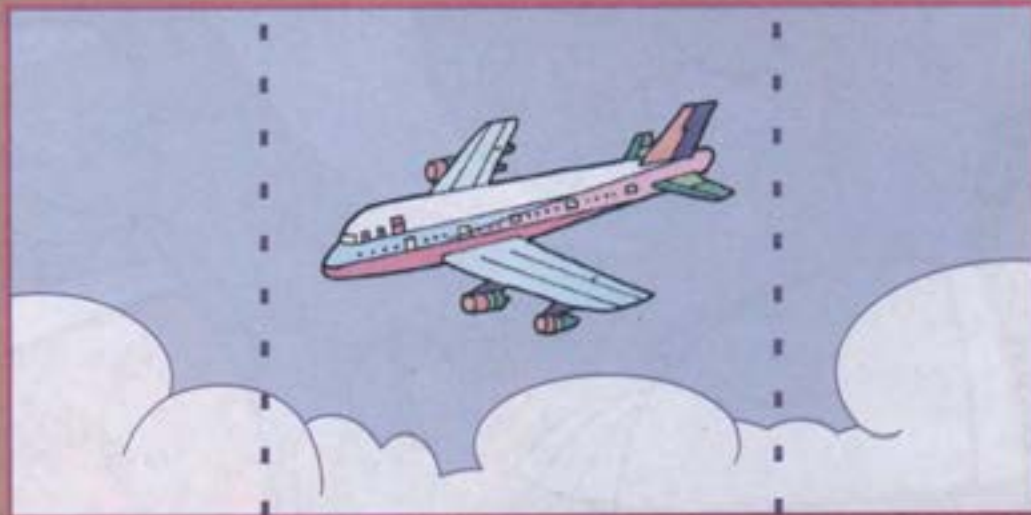
کارت را از روی علامت

نقطه چین تا بزن.

اگر کارت را باز و بسته کنی

هواپیما پشت ابرها پنهان

می‌شود و بیرون می‌آید.





# دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:

جای تمیز

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



# ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست

رود، رود، رود، چه رودی!  
چه قل قلی، چه سازی!  
آبش زلال و سرده  
تو رودخونه می‌گرده  
چه پیچ و تاب داره  
راستی چه آبی داره  
به چشمه‌ها کی آب داده؟  
به رود، کی پیچ و تاب داده؟  
کی آب می‌ده به تشنه‌ها؟  
شاد می‌کنه مزرعه را  
خدا، خدای خوب ما  
دوست تمام بچه‌ها



